



برای دانلود صوت جلسه اینجا کلیک کنید
توصیه اکید می شود که حتما همراه با خواندن
متن کتاب صوت سخنرانی این جلسه (با
صدای رهبری) را هم گوش کنید!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ
وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ ۝ وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝

سوره مبارکه جمعه



بحثی که امروز ما بناست از قرآن تعقیب کنیم ان شاء الله، بحثی ست درباره نبوت. و همان طوری که در این نوشته هایی که دستتان هست، ملاحظه می کنید و متن را خواهید دید یا دیدید ما چندین موضوع را در زمینه نبوت در نظر گرفتیم، که با اتکا و استمداد از آیات مبارکه قرآن، این چند بحث را ان شاء الله بفهمیم. البته می دانند برادران که نبوت یکی از اصول همه ادیان است، اگر بشود به آن گفت اصلی از اصول دین، بلکه بالاتر باید گفت. اینکه عرض کردیم اگر بشود گفت اصلی از اصول دین، نه به این معناست که اصل بودنش را کسی انکار نکند، نه؛ بلکه بالاتر از اصل یک چیزی است، اصلاً دین بدون اعتقاد به نبوت معنایی ندارد. دین یعنی آن برنامه ای، آن مسلکی، آن مکتبی، آیینی که به وسیله پیام آوری از طرف خدای متعال رسیده؛ پس پیام آور و از سوی خدا آمدن، این جزو عناصر ذاتی دین است، اصلاً قوام دین به این است. بنابراین در زمینه نبوت، جا دارد که ما به عنوان یکی از مسائل مهم و اصولی دین بحث کنیم و صحبت کنیم.

البته در زمینه نبوت، یک سلسله بحث هایی هست که اینها رایج و متداول است. شما هر کتابی را که درباره نبوت نوشته شده باشد، بردارید نگاه کنید، این بحث ها را در آن خواهید دید و ما از آن بحث هایی که در کتاب ها، درباره نبوت معمولاً مطرح می شود، یک دانه اش را، فقط یکی اش را، آن هم با یک سلیقه مخصوصی، در این سلسله مباحثمان درباره نبوت مطرح کردیم و آن همین بحث امروز ماست که موضوع

تلاوت امروز است. وَاَلَا بَقِيَّةُ مَبَاحِثٍ كَمَا فِي زَمَانِ نَبُوْتِ، دربارهٔ نبوت، در پیرامون نبوت، در نوع کتب کلامی انجام می‌گیرد، به نظر ما مسائلی است که اگرچه در جای خود حرف‌های درستی، بلکه حرف‌های لازمی است، اما حرف درست بودن، لزوماً به این معنا نیست که بنده هم ناچار باشم در این زمان، در این شرایط، با این نیازها، آن حرف درست را اینجا مطرح کنم. خیلی از حرف‌های عالم درست است - از اینجا تا چند کلمه‌اش به عنوان یک آموزش عمومی است نسبت به همهٔ کارهای فکری و تحقیقی مان که عرض می‌کنم - ما باید ببینیم در میان درست‌ها، کدام لازم است؟ در میان لازم‌ها، کدام لازم‌تر است؟ در میان لازم‌ترها، کدام فوری‌تر است؟ در میان فوری‌ها، کدام فوتی و حیاتی‌تر است؟ اول آن را بگیریم، از آنکه فراغت پیدا کردیم، بحث‌های بعد، و به همین ترتیب، این قدر پیش برویم، تا بعد برسیم در آخر کار، به بحث‌هایی که اگرچه درست هست، اما لزومش، ضرورتش، آن اندازه‌ها احساس نمی‌شود.

دربارهٔ بحث نبوت، درست است که سخن از اینکه نبی دارای چه اندازه از علوم الهی یا از علوم انسانی است، خودش یک بحثی است؛ یا دانستن این مطلب که آیا پیامبر ما که نمی‌نوشت و نمی‌خواند - که قرآن ناطق است: «وَلَا تَحْطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ»^۱، پیغمبر نه می‌نوشت و نه می‌خواند - آیا اینکه نمی‌نوشت و نمی‌خواند، برای خاطر این بود که نمی‌توانست؟ یعنی به تعبیر معمولی امروز، به کلی بی‌سواد بود؟ یا نه، می‌توانست، در عین حال نمی‌نوشت و نمی‌خواند؟ خب، یک بحثی است بالاخره؛ یا سخن دربارهٔ اینکه پیغمبر اسلام، قبل از نبوت و بعثتش، به چه دینی، به چه آیینی، از میان ادیان و آیین‌های عالم معتقد بود و عمل می‌کرد، البته یک بحثی است، اما این بحث چقدر برای ما لازم است؟ بحث قبلی‌اش چقدر برای ما لازم است؟ بحث قبل قبلی‌اش چقدر برای ما لازم است؟ هیچ لازم نیست. البته آدم وقتی که همه چیز مربوط به نبوت و مربوط به دین را بلد شد، مانعی ندارد که در آخر کار بفهمد که پیغمبر قبل از بعثت به چه دینی متدین بود، اما هنوز ما اندر خم یک کوچه ایم.^۲ جامعهٔ ما هنوز مفهوم نبوت و معنای بعثت و هدف از بعثت و انجام و فرجام^۳ بعثت و راه بعثت و شعار نبوت، را نمی‌داند؛ نمی‌داند که به این وضع دچار است، مسلمان هدف بعثت محمدی را نمی‌داند که این‌گونه است کارش. اگر هدف بعثت پیغمبرش را می‌دانست، دنبال آن هدف می‌رفت. ما هنوز در مسائل اولی، مسائل مقدماتی، مسائل اصولی در زمینهٔ نبوت بگیریم، بپردازیم به مسائل فرعی و درجهٔ چهار و پنج؛ لذا است

۱. سوره مبارکه عنکبوت / آیه ۴۸: و با دست راست خود کتابی نمی‌نوشتی وگرنه باطل اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند.

۲. هفت شهر عشق را عطار گشت / ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم (مولوی)

۳. پایان، نتیجه

که ما در بحث نبوتمان، از بحث‌هایی که معمولاً متکلمین در کتاب‌ها انجام داده‌اند و انجام می‌دهند، هیچ‌کدامش را مطرح نمی‌کنیم. این شما و این کتاب‌هایی که متکلمین نوشتند، بروید و بخوانید. و در لزوم آن بحث‌ها هم تردیدی نداریم و در خوبی‌اش، اما باز تردیدی نداریم که لزومش به مراتب کمتر است از لزوم بسیاری از بحث‌های دیگری که امروز بایستی مطرح بشود، لذا آنها را ما بحث نمی‌کنیم.

اولین مطلبی که ما دربارهٔ نبوت بحث می‌کنیم، فلسفهٔ نبوت است. چرا باید پیامبری باشد؟ چرا باید کسی از سوی پروردگار کمر به هدایت انسان ببندد؟ مگر خود انسان نمی‌تواند؟ مگر دانش بشری و اندیشهٔ انسانی کافی نیست؟ پیغمبر چرا؟ پیام‌آوری میان غیب و شهود چرا؟ این یک مسئله‌ای است که بایستی ما بدانیم. اگر ندانستیم فلسفهٔ نبوت را، بقیهٔ بحث‌هایی که دربارهٔ نبوت هست، یک سلسله بحث‌های تقریباً پادرها خواهد بود. پس باید اول بدانیم که نبوت برای چه؟ این بحث اول ماست که امروز در این نوشته‌هایی که من نوشتم، دست آقایان هست؛ این مسئله را کوتاه، در جملاتی، خیلی مختصر آوردیم و آیاتی که امروز می‌خوانیم ناظر به این مطلب است.

دربارهٔ فلسفهٔ نبوت، خیلی صحبت نمی‌کنیم، یک کلمه است و آن یک کلمه این است که حواشِ انسان، غرائز انسان و خرد انسان، برای راهبری و دستگیری انسان کمند، یک کلمه. یک سلسله موجودات با حواسشان ممکن است اداره بشوند. بعضی از حیوانات را شاید به این صورت سراغ داریم، که اینها فقط از حواس خودشان مایه می‌گیرند؛ حواس ظاهری. نوع حیوانات و بیشترشان از غرائز مدد می‌گیرند برای هدایت شدن، یعنی زنبور عسل غریزه‌اش به او می‌گوید برو روی گل بنشین، روی گل خوشبو، و از عطر آن و از جوهر آن بَمک، بعد برو در خانه و کندو، خانه‌ها را به آن صورت شش‌گوشه و مسدس^۱ بساز، و آنجا با ترتیباتی وارد خانه بشوید و خارج بشوید، و ملکه‌ای و اعوانی^۲ و پاسبانانی و خلاصه یک تمدن زنبوری داشته باش. اگر شما فکر کنید که یک وقتی زنبورها نشستند دور هم، یک کنفرانس بزرگی از سران زنبورهای کندوها یا منطقه‌ها تشکیل شد، گفتند خانه را چه جوری بسازیم بهتر است؟ یکی گفت هشت‌گوش، یکی گفت چهارگوش، یکی گفت شش‌گوش، بعد مطالعه کردند، دیدند نه، شش‌گوشش مناسب‌تر است، اگر فکر کنید این جوری شده، باید عرض کنم اشتباه کردید، یک چنین وضعی پیش نیامده. «وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾ ثُمَّ كُلِي مِن

۱. (س دس) شش پهلو، شش ضلعی

۲. (ع ون) یاران

كُلِّ التَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ^۱، این وحی الهی است به زنبور. وحی الهی به زنبور، نه به این معناست که زنبور می‌نشیند، جبرئیل بر او نازل می‌شود؛ ساختمان زنبور این‌جوری است، غریزه زنبور این‌جوری است، یک کشش غریزی هست که زنبور را می‌کشاند، مجبور می‌کند، او نمی‌تواند غیر از این کاری بکند، به طور طبیعی و به طور غریزی زنبور مجبور است، مفسطور^۲ است بر اینکه خانه بسازد، به این صورت بسازد، از فلان جا گل و گیاه پیدا کند، آنها را بکند. اگر زنبوری تخلف کرد، به جای گل و گیاه، گیاهان بدبو و عفن را بکشد و مکید، او را همان دم در کند و گردن بزنند؛ اینها همه‌اش فطرتشان است و غریزه‌شان است.

غریزه برای زنبور کافی است، که این آقای موریس مترلینگ^۳ نشسته سال‌ها فکر کرده در زندگی زنبورها و مورچه‌ها و موربانه‌ها، نشسته مطالعه کرده. همین موربانه‌ای که شما این قدر از آن می‌نالی، این یک اوضاعی دارد در داخل آن سقف‌های شما، در خانه غصبی تشکیلاتی ساخته، تو که راضی نیستی در تیر خانه‌ات بنشیند و خانه بسازد، غصبی است، اما در این خانه غصبی، او کارها می‌کند. خانه می‌سازد، به یک شکل خاصی، به یک ترتیب خاصی؛ و عجیب این است که اگر شما بتوانید و می‌توانستید یک خانه‌ای از خانه‌های موربانه یا یک کندویی از کندوهای زنبور عسل را، از زمان توفان نوح مثلاً، یا ده قرن قبل از توفان نوح پیدا می‌کردید، می‌گذاشتید پهلوی یکی از کندوهای یکی از بیلاقات خوش آب‌وهوای مشهد این زمان، می‌دیدید که یک سر سوزن این کندو با آن کندو، ترتیبش تفاوتی ندارد. تکامل، ترقی، پیشرفت، در کار زنبور عسل و در کار هیچ حیوان دیگری موجود نیست. آنچه که هست وحی فطرت و وحی غرائز و راهنمایی کیفیت آفرینش و خلقت اوست که او را می‌کشاند، حرکت می‌دهد، راه می‌نماید، موانع را به او نشان می‌دهد تا اینکه این می‌تواند کار خودش را انجام بدهد، جز غریزه چیز دیگری نیست. انسان هم از غریزه استفاده می‌کند، اما کم. اولی که شما به دنیا آمدید، حکم شما بلانسیب، حکم یکی از همین حیوانات بود. با غریزه، با کشش فطرت و طبیعت بود که توانستید مخزن غذای خود را در سینه مادران پیدا کنید و وقتی او را در دهانتان گذاشتند، بکمید. کسی به شما یاد نداده بود مکیدن را، یک جایی دستور عملی و سمعی و بصری‌اش را یاد نگرفته بودید، این غریزه شما بود. هرچه که شما

۱. سوره مبارکه نحل / آیات ۶۸ و ۶۹: و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که از پاره‌ای کوه‌ها و از برخی درختان و از آنچه داریست می‌کنند، خانه‌هایی برای خود درست کن. سپس از همه میوه‌ها بخور، و راه‌های پروردگارت را فرمانبردارانه، پیوی.

۲. (فطر) خلق شده، آفریده شده

۳. موریس مترلینگ (۱۸۶۲-۱۹۴۹م) شاعر، نویسنده و فیلسوف بلژیکی است که با نمایشنامه پرنده‌آبی برنده جایزه نوبل شد. او مقاله‌هایی با عنوان زندگی زنبور عسل، زندگی موربانه و زندگی مورچه نوشته است.

از مرحله کودکی بالا آمدید، تدریجاً این ابزار، این عینک، این سلاح که نامش غریزه است، ضعیف شد، بی‌اثر شد، کم‌فایده شد؛ چیزی پراثرتر، قوی‌تر، نیرومندتر، به نام عقل و خرد انسان، جای آن را گرفت و شما شدید خردمند. شما دیگر حالا با غریزه کار نمی‌کنید، این غریزه نیست که به شما می‌گوید آقا، برو در دکانت را باز کن یا در فلان ساعت ببند یا مشتری را این جور جواب بده یا درس را این جور بخوان، یا تدریس را آن جور بکن، اینها غریزه نیست، اینها آموزش‌هایی است که شما از فکر و از دانش استفاده کردید و فرا گرفتید و راه زندگی‌تان را پیدا کردید.

اما آیا این خرد، این اندیشه انسانی، کفایت می‌کند که شما را هدایت کند و به سرمنزل سعادت برساند؟ عقل بشر برای هدایت او بسنده هست؟ خود خرد اگر باز باشد، اگر فکر کند، اگر تعصب نورزد، اگر بدون غرض بخواهد قضاوت کند، خواهد گفت نه؛ مثل دادگاهی که خودش رأی به عدم صلاحیت خودش بدهد، دادگاهی که خودش رأی می‌دهد من صلاحیت ندارم در این مورد قضاوت بکنم. خرد سالم بی‌غرض انسانی، قضاوت می‌کند که من صلاحیت ندارم انسانیت را مستقلاً هدایت کنم. دلیل می‌خواهید؟ دو جور دلیل داریم. یک دلیل آن است که عقل بشر محدود است، بی‌نهایت نیست، درحالی‌که نیازهای انسان‌ها بی‌نهایت است. از کجا می‌تواند همه نیازها را یک خرد بفهمد، تا اینکه درمقابل آن نیازها، آنچه که جای این نیازها را پر کند، فراهم بیاورد یا قانون بگذارد؟ نمی‌تواند عقل انسان این کار را بکند، او ضعیف‌تر است، ناتوان‌تر است، نارساتر است از اینکه بتواند همه دردها را بشناسد و درمان مناسب را برای همه آنها فراهم بیاورد.

دلیل دیگر این است که نگاه کنید به واقعیت‌های تاریخی و علمی، ببینید آیا خردها توانستند؟ آیا عقل‌هایی مثل عقل ارسطو^۱ و افلاطون^۲ و سقراط^۳ توانستند بشر را اداره بکنند؟ افلاطون متفکر، بعد از آنی که می‌نشیند فکر می‌کند، مشورت می‌کند، مطالعه می‌کند، تحقیق می‌کند، مدینه فاضله‌ای ترسیم می‌کند که این مدینه فاضله فقط به درد ذهن و داخل صندوق‌خانه خود جناب افلاطون می‌خورد؛ به دلیل اینکه یک لحظه در عالم، این مدینه فاضله عملی نشد. و شما امروز مدینه فاضله افلاطون را که نگاه کنید، با ترتیبات دنیای زمان، به نظرتان چیز غیر قابل قبول و مسخره‌ای می‌آید.

شما ببینید مکتب‌های عقلی را و فلسفی را که چطور درمقابل هم صف‌آرایی می‌کنند. ببینید که انسانیت تا به یک مبدأ و نقطه‌ای فراتر و بالاتر و عمیق‌تر از خرد انسان متصل نباشد، نمی‌تواند راه به هدایت و

۱. ارسطو، ملقب به معلم اول و از فلاسفه بزرگ یونان باستان است. او را واضع علم منطق دانسته‌اند.

۲. افلاطون، از فلاسفه بزرگ یونان و شاگرد سقراط بود. او در کتابی به نام جمهور، ویژگی‌های جامعه‌ای آرمانی را تبیین کرده است.

۳. سقراط از فلاسفه بزرگ یونان بود که دادگاه آتن او را به دلیل عدم اعتقاد به خدایان معبد و ترویج نظراتش محکوم به مرگ کرد.

سعادت برساند. نبوت معنایش این است؛ یک نیرویی بالاتر، یک هدایتی قوی تر و عمیق تر از هدایت حس، از هدایت غریزه، از هدایت عقل لازم دارد انسان. این هدایت می آید چه کار می کند؟ می آید با حس شما رقابت می کند؟ می آید با غریزه شما مخالفت می کند؟ می آید سر عقل را به سنگ می زند؟ ابداً. او می آید تا عقل را راهنمایی کند، تا عقل را پرورش بدهد، تا عقل دفن شده را از زیر خروارها خاک بیرون بیاورد.

امیرالمؤمنین ما صلوات الله وسلامه علیه، اشتباهی گفتیم، امیرالمؤمنین بشریت - منحصرش نکنیم به خودمان امیرالمؤمنین را - او معلم بشریت است، امیرالمؤمنین بزرگ بشریت می گوید پیغمبران را خدا فرستاد، بنابر آنچه که در نهج البلاغه است، تا اینکه وادار کنند انسان ها را تا به میثاق و پیمان فطرت خود پایبند بمانند و نعمت های فراموش شده را به یادشان بیاورند، بعد «و يُثْبِرُوا هُمْ دَفَائِنَ الْقُوقِلِ»، خردها، عقل ها، درک ها، شعورهای جامعه های بشری که به وسیله فرعون ها و نموردها و بزرگ ها و قدرتمندها دفن شده بود، پیغمبران می آیند تا اینکه این دفینه ها را بیرون بیاورند، این عقل های دفن شده را برشورند. فرعون دوست نمی دارد که مردم دارای عقل باشند، دوست نمی دارد که انسان ها بفهمند؛ چون اگر بفهمند، او وجودش باطل و افسانه خواهد شد، که این را در بحث های بعدی نبوت به تشریح خواهیم دید ان شاء الله. فرعون دوست نمی دارد که مردم نیروی خرد را به کار بزنند؛ چون این جور است، نیروی خرد را دفن می کند، چه جوری دفن می کند، بحث های بعدی ست ان شاء الله. پیغمبران می آیند این دفینه ها را، این خزینه ها را، این گنج های پنهان و مخفی را استخراج می کنند، تصفیه می کنند، می دهند دست مردم. پس پیغمبرها با نیروی وحیی که دارند، به جنگ عقل نمی روند. آنی که خیال می کند دین با عقل منافات دارد، یا دین را نمی شناسد یا عقل ندارد، و الا کسی که دارای عقل است، کسی که عقل را آزموده و تجربه کرده است و دین را هم می شناسد، خوب می داند که دین هیچ منافاتی با دانش بشر و با عقل بشر نمی تواند داشته باشد اصلاً؛ و ندارد. آنچه که دین بگوید، عقل های صحیح می فهمند و می پسندند. آن مردم نادانی که به نام دفاع از دین، گاهی می گویند آقا، نباید وجه دین را بخواهی، نباید در دین استدلال طلب بکنی، نباید فلسفه در باب دین بخواهی، خیال می کنند که این حرف - فلسفه خواستن، فلسفه گفتن - از قدر دین می کاهد؛ باید بدانند که این جور نیست؛ این جور نیست. دین صحیح وقتی درمقابل عقل کامل عرضه بشود، هیچ با همدیگر منافات و تعارضی ندارند. امروز عقل های بزرگ انسانیت، توحید دین را، نبوت دین را، نماز دین را، روزه دین را، زکات دین را، احکام فرعی دین را می فهمند.

وقتی عقل انسان و تجربه دانش بشر الکل را می‌شناسد، مضرات الکل را می‌داند، ضربه و لطمه آن را بر روی جسم، بر روی اعصاب، بر روی روحیه و بر روی وضع عمومی اجتماع می‌فهمد، چرا من نتوانم و جرأت نکنم که آیه قرآن را با قدرت بخوانم؛ «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ»^۱، چرا آیه قرآن را مطرح نکنم؟ چرا استناد نکنم به آنچه که دانش بشر در این زمینه فهمیده؟ چرا نگویم که از عمل شیطان است؛ یعنی شیطان‌ها هستند که این را به شما می‌دهند و شیطان‌ها هستند که از عرق خوری آن عرق خور بدبخت استفاده می‌برند، چرا این را نگویم؟

آنی که شنیدید امام سجاد صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه فرموده «دینِ الله لا یصابُ بالعقول»^۲، معنایش چیز دیگر است؛ یعنی آیین الهی را با عقل نمی‌شود کشف کرد. یعنی چه نمی‌شود کشف کرد؟ یعنی اگر شما روایتی نداشته باشی که نماز ظهر چهار رکعت است، با عقل نمی‌توانی بفهمی که نماز ظهر چهار رکعت است، حرف بسیار درستی هم هست. اگر خود قرآن نگوید که وقت نماز «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ»^۳، قرآن اگر این را نگوید، تو از راه عقل و اندیشه و خرد معمولی نمی‌توانی بفهمی که کی است وقت نماز، این را باید قرآن بگوید، این را باید حدیث بگوید، این را باید وحی به ما بگوید. منظور امام سجاد این است، ظاهر فرمایش هم همین است که «دینِ الله لا یصابُ بالعقول». معنایش این نیست که ما احکام دین و معارف دین را با بینش عقل و با عینک عقل و خرد انسانی نمی‌توانیم ببینیم، که یک عده نادان به نام دفاع از دین، با جوش، با حرارت، داد می‌کشند آقا، برای دین فلسفه بیان نکنید. چرا نکنیم؟ چرا بیان نکنیم؟ البته همیشه می‌گوییم، تکرار می‌کنیم، اعتراف می‌کنیم که آنچه ما می‌فهمیم، یک هزارم از معارف عمیق دین نیست، آنی که ما می‌توانیم تطبیق کنیم و توضیح بدهیم، خیلی کمتر است از آنچه که در واقعیت ممکن است انجام بگیرد و وجود داشته باشد، در این تردیدی نیست. اما یک کلمه من می‌گویم، یک کلمه نفر بعدی می‌گوید، یک کلمه نفر بعد از او می‌گوید. در خط طولی تاریخ بشر، وقتی که حساب می‌کنید، بعد از دویست سال، پانصد سال، می‌بینید انسانیت، بشریت، به عمق دین بسیار مؤمن‌تر، معترف‌تر، مدعن‌تر است از روزگاری که این فکرها و این اندیشه‌ها و این تطبیق‌ها برایش پیش نیامده بود.

۱. سوره مبارکه مائده / آیه ۹۰

۲. حدیث شماره ۳۰

۳. سوره مبارکه اسراء / آیه ۷۸: «از اول زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب (تا نیمه آن) نماز را برپا دار و نیز قرآن صبح را (نماز صبح و نافله

صبح را)».

بنابراین دین که می‌آید، برای کوبیدن عقل نمی‌آید، برای نسخ کردن عقل و بیرون راندن عقل از زندگی نمی‌آید، پس دین می‌آید برای چه؟ برای هدایت عقل، برای دست‌گیری عقل. عقل هست، اما وقتی هوس در کنارش باشد، نمی‌تواند درست قضاوت کند. عقل هست، ولی وقتی طمع پهلو به پهلویش باشد، نمی‌تواند درست ببیند. وقتی غرض در کنارش است، نمی‌تواند درست بفهمد. دین می‌آید هوس‌ها را، هواها را، طمع‌ها را، ترس‌ها را، غرض‌ها را، از عقل می‌گیرد، عقل سالم کامل را تقویت می‌کند، تأیید می‌کند تا او خوب بفهمد. و شما وقتی که مراجعه می‌کنید به اسلام، می‌بینید اول تا آخر اسلام، پر است از جلوه‌های عقل. در قرآن چقدر داریم «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»، چقدر داریم «أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ»، چقدر داریم؛ برای اینکه بفهمید، برای اینکه بدانید، چقدر داریم «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» برای عقل دارها. در روایات چقدر داریم «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ»^۲ دو حجت خدا بر مردم دارد؛ یکی پیغمبر و یکی عقل. باز هم عقل، درباره عقل بیش از این دیگر حرف نمی‌زنیم.

اجمالاً این کلمه یادتان باشد که خلاصه حرف این شد که انسان بدون هدایت وحی، بدون اینکه وحی به سراغ او بیاید و به دادش برسد، نمی‌تواند خودش را به سرمنزل سعادت برساند؛ و وقتی وحی آمد، عقل را سرکوب نمی‌کند، همچنانی که گزینه را سرکوب نمی‌کند، همچنانی که حواس ظاهره را از بین نمی‌برد، نه؛ می‌آید حواس ظاهره را، غرائز انسانی و بشری را، نیروی خرد و اندیشه آدمی را تقویت می‌کند، تهذیب می‌کند، تزکیه می‌کند، دستگیری می‌کند، به او می‌آموزد. این وظیفه وحی است؛ بنابراین فلسفه نبوت این است.

چون این جور است، چون ما ناقصیم، چون دانش و بینش بشری برای هدایتمان کافی نیست، باید دستی از غیب برون آید و ما را هدایت کند. جای بیرون آمدن دستی از غیب اینجاست، نه آنجایی که بنده وقتی که یک ذره گرسنه ماندم، دنبال یک لقمه نان نرم، منتظر باشم تا دستی از غیب بر آید؛ نه مال آنجایی که وقتی درمقابل یک گناهی قرار گرفتیم، به تأسف و حسرت و اندوه بس کنم و منتظر بمانم تا دستی از غیب برایم برون آید؛ نه آنجایی که تکلیف الهی‌ام را انجام ندهم، امریه معروف نکنم، نهی‌امزمنکر نکنم، راه خدا را نپیمایم، منتظر باشم تا دستی از غیب برون آید و کاری بکند؛^۳ برخلاف آیه قرآن «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ ﴿١﴾ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ ﴿٢﴾ وَ لَا يَحْضُ

۱. (ن س خ) باطل کردن

۲. حدیث شماره ۴۲

۳. شهر خالی‌ست ز عشاق، بُود کز طرفی / دستی از غیب برون آید و کاری بکند (حافظ)

عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ^۱، «قالوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمَسْكِينِ»^۲، «وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ»^۳ آیه قرآن مکذبین دین را آن کسانی می‌داند از جمله که بر خوراک بینوا، مردم را تحریص نمی‌کند. مردم را بر نمی‌شورانند و بر نمی‌انگیزند بر سیر کردن بینوایان و با دیدی وسیع‌تر و عمیق‌تر و تعبیری با متن اسلام نزدیک‌تر، در برانداختن ریشه فقر و گرسنگی. آن آدمی که خودش را با این آیه تطبیق نمی‌دهد، یک قدم در راه از بین بردن گرسنگی‌ها بر نمی‌دارد، یک گام در راه نابود کردن ریشه فقر جلو نمی‌رود و می‌نشیند تا دستی از غیب برون آید و کاری بکند، این جور آدم‌ها باید بدانند که اگر دستی از غیب برون آمد، اول توی مغز خود اینها می‌کوبد که این وجودهای ضایع و باطل را بیندازد دور، سَقَطْشان کند. دستی از غیب برون آمدن و کاری کردن هست، اما اینجاست که من گفتم، لازم است برای هدایت انسان که دستی از غیب بیاید و آن دستِ نبی‌ست، دست نبوت است، آن مهارت رسالت است که می‌آید انسان‌ها را هدایت می‌کند، با همان صورتی‌که عرض کردیم، نیروی عقل را در آنها برانگیزد.

آن وقت چندین مسئله دیگر اینجا پیش می‌آید، چندین مسئله دیگر اینجا هست، که بنده اینجا مختصراً فهرست بعضی از اینها را نوشتم.^۴ یکی این است؛ نبوت چه مفهومی دارد؟ با بعثت و برانگیختگی رابطه‌اش کدام است؟ می‌گوییم نبی مبعوث شد، برانگیخته شد، برانگیخته یعنی چه؟ مگر انگیزشی در نبوت هست؟ مگر تحرکی هست؟ این هم یک بحث است. در مباحث مربوط به نبوت به این بحث برخورد نمی‌کنیم.

نقطه آغاز کار انبیا چیست؟ از کجا شروع می‌کنند اصلاح را و کمک به انسان‌ها را؟ فرجام تلاششان چگونه است؟ کارشان به کجا می‌رسد؟ همین؛ لای درخت گذاشتند و اراه‌اش کردند، تمام شد و رفت؟ سر یحیی را پیش آن طاغی بریدند، تمام شد و رفت؟ آخر کارِ نبوت همین است؟ یا نه؛ فرجام دیگری، پایان دیگری برای این آغاز متصوّر و در نظر است، و در قرآن به آن اشاره شده و مسائلی هست که البته این مسائل را در روزهای آینده، تدریجاً یکی یکی مطرح خواهیم کرد، عرض خواهیم کرد. درباره فلسفه نبوت، همین اندازه‌ای که من گفتم به نظر خودم کافی است. البته این کوتاه‌ترین بیانی بود که در این

۱. سوره مبارکه ماعون / آیات ۱ تا ۳

۲. سوره مبارکه مدثر / آیات ۴۳ و ۴۴

۳. سوره مبارکه مدثر / آیه ۴۶

۴. به پلی‌کپی انتهای جلسه مراجعه بفرمایید.

زمینه می‌شد عرض کنیم. (این را شما برادران عزیز خوب گوش کردید ان شاء الله، چون می‌بینم که خوب گوش می‌کنید، ان شاء الله که خوب هم مطلب دستگیر شد. اگر کسی گوشه‌کنار در این زمینه چیزی برایش روشن نشده، می‌تواند از بنده سؤال کند یا از رفیق بغل دستی‌اش، تا اینکه این مطلب روشن بشود که اساساً فلسفه نبوت چیست؟)

آیاتی که در این زمینه هست، آیات بسیار پرمغز و پرمعنایی ست. بنده اول نظرم این بود که همین آیه‌ای که الآن تلاوت می‌کنم، این را مفصلاً امروز شرح بدهم، بعد دیدم اگر بخواهم شرح بدهم، علاوه بر اینکه مطلبی درباره نبوت، آنی که می‌خواستیم بگوییم، نگفته خواهد ماند، ممکن است به فردا یا پس فردا بیفتند، خود مفهوم این آیه را هم در این یک ساعت نمی‌توانم به طور کامل شرح بدهم. خیلی جالب است، البته حواله می‌دهم ذهن و فکر دوستان خوب را به اینکه این آیه را در پرتوی از قرآن^۱ حتماً مراجعه کنند، نگاه کنند، آنجا بالنسبه بحث خوبی در این زمینه هست، بنده فقط به ترجمه کوتاهی اکتفا می‌کنم.

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»^۲ مردمان همه یک امت و یک گروه بودند. در این باره مفسرین مفصلاً باهم بحث دارند. یک امت بودند، امت خوب؟ یا یک امت بودند، امت بد؟ بنا بر هر صورتی، اصحاب دعوا یک اشکالی وارد می‌کنند. بعضی می‌گویند «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» اشاره است به اشتراکیت اولیه و آغازین دوران‌های ماقبل تاریخ. بنده عرض می‌کنم که شهادی بر این معنا وجود ندارد، جز اینکه اسم دوران اشتراکیت و آغازین، سر زبان‌هاست، ما حیفمان می‌آید که قرآن ما هم از آن نمذ کلاهی نداشته باشد،^۳ فقط همین، و الا «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» اشاره‌اش به دورانی که انسان‌ها با اشتراکیت آغازین و نخستین، به قول آقایان زندگی می‌کردند، مثل عرض کنم که حیوانات لخت و عور و گله‌وار و در بیابان‌ها و می‌رفتند و قهرمانی می‌کردند و با پنجه سنگ را می‌تراشیدند و حیوانات را می‌گرفتند، می‌خوردند و گاهی هم همدیگر را، او را، ما مشارالیه بدانیم در این آیه که «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»، نه، نه! ما هرگز سعی نمی‌کنیم که به قرآنمان یک چیزی از جای دیگر بچسبانیم، نه؛ همانی که از قرآنمان می‌فهمیم، آن ما را بس است. ما آن را بفهمیم، خیلی هنر کردیم، احتیاجی ندارد قرآن ما که از حرف‌های دیگران و فرهنگ‌های دیگران یک حاشیه‌ای، ذیلی، به آن بدهیم و سرافرازش کنیم، نه؛ قرآن این سرافرازی را نمی‌خواهد.

۱. تفسیری نوشته شده توسط آیت‌الله طالقانی

۲. سوره مبارکه بقره/ آیه ۲۱۳

۳. ضرب‌المثلی است به معنی بهره و سهم داشتن از چیزی.

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» را چند جور می‌شود معنا کرد، دوجور معنایش در پرتوی از قرآن هست که حالا مراجعه می‌کنید و ملاحظه می‌کنید، یک معنا به نظر من می‌رسد که غیر از آن دو معناست که در این ترجمه اشاره کردم. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»، یعنی انسان‌ها و مردمان همه به یک حالت برابر و همسان بودند، از لحاظ نیازها و از لحاظ مایه‌ها. همه انسان‌ها دارای یک سنخ نیاز بودند و همه انسان‌ها دارای یک اندازه مایه، و واقعیت اجتماعی همیشه همین‌جور است. همه انسان‌ها عقل دارند، فکر دارند، هوش دارند، حس ششم دارند، حواس ظاهره دارند، حواس باطنه دارند. همه انسان‌ها گرسنگی دارند، تشنگی دارند، هوس جنسی دارند، خانه می‌خواهند، لباس می‌خواهند و از این قبیل. نیازها همه برابر؛ تقریباً از یک سنخ، و مایه‌ها مشابه. یک انسانی در یک تربیت بهتری تربیت شده باشد، مایه‌اش شکوفا شده باشد، مطلب دیگری است. یک آقازاده‌ای در خانه اشرافی به دنیا آمده باشد، معلم سر خانه در شش، هفت سالگی مثل بلبل به او زبان هندی و چینی یاد بدهد که حرف بزند، و بچه فلان کارگر در کوره‌ها، فارسی هم درست در هفت، هشت سالگی بلد نباشد؛ این حرف دیگری است. این دلیل بر این نیست که مایه او بیشتر از مایه این بوده، نه؛ مایه او را استخراج کردند، مایه این بیچاره مانده و استخراج نشده. معادن نفتی که در مناطق فرض کنید که شمالی، جنوبی، در مثلاً فلان کشور وجود دارد، معلوم نیست که غنی‌تر و سرشارتر از معادن نفت فلان نقطه‌ای که استخراج شده نباشد، نفت آن استخراج شده، در چراغ‌ها می‌آید، بنزین آن در اتومبیل‌ها می‌آید، همه هم می‌دانند، اسمش هم معروف است، نفت آن هنوز بیچاره استخراج نشده، شاید پرمایه‌تر هم باشد.

پس انسان‌ها به‌طور طبیعی و معمولی، امت واحده بودند، با نیازهای همسان، با مایه‌های برابر و مشابه که در ترجمه این را قید کردیم. «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ» در میان این انسان‌های برابر، خدای متعال پیامبران را برانگیخت، در این هم‌سطح‌ها یک انسان را پروردگار عالم، بالاتر، قوی‌تر، عمیق‌تر، پُرشورتر، و پرمایه‌تر سراغ کرد و او را برانگیخت، که چه بکند؟ «مُبَشِّرِينَ» مژده‌رسانان، «و مُنذِرِينَ» و بیم‌دهندگان. مژده چه می‌دهند پیغمبران؟ مژده بهشت می‌دهند، مژده سعادت دنیا می‌دهند، مژده مدینه فاضله می‌دهند، مژده استقرار امنیت و صلح و رفاه می‌دهند، مژده از بین رفتن فقر و نومیدی و ترس و ناامنی و جهالت می‌دهند، مژده رسانانند، و بالاخره مژده تشکیل حکومت فاضل و مدینه صالح به انسان‌ها می‌دهند و بعد از آن مژده رفتن به بهشت و اتصال به رضوان پروردگار می‌دهند، مژده می‌دهند. و بیم‌دهندگان؛ می‌ترسانند، از آتش جهنم هم می‌ترسانند، از باریکی پل صراط هم می‌ترسانند، از بدبختی

دنیا هم می‌ترسانند، از تسلط عفریت^۱ جهل و فقر هم می‌ترسانند، از سقوط در دره و سرایشب فساد هم می‌ترسانند، از نابود شدن مایه‌های انسانی هم می‌ترسانند، بیم‌رسانانند، بیم‌دهندگانند.

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ»، همه‌اش هم این نیست که بگویند مردم بترسید، مردم مژده باد شما را. چه داری همراهت؟ کتابی از سوی پروردگار. نازل فرمود با آنان کتابی به حق، برطبق حق. حق را معنا کردم چند بار (الآن دیگر نمی‌توانم معنا کنم؛ یعنی فکر می‌کنم اگر بخواهم باز حق را معنا کنم، یک ده، دوازده دقیقه باید مخصوص آن حرف بزنم.) اجمالاً آنچه که مطابق با فطرت عالم است، آنچه که با روند طبیعی عالم همراه است، آن حق است. آنچه که با فطرت انسان و سرشت جهان تطبیق می‌کند، آن را می‌گویند حق. کتاب پیغمبرها هم حق است، انسان را در راه طبیعی‌اش، در مسیر فطری‌اش، در بستر معمولی و روند تکاملی‌اش پیش می‌راند، جلو می‌برد، کمک می‌کند، کتاب پیغمبرها حق را با خود دارد.

«أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»، تا آن کتاب، «لِيَحْكُمَ»؛ یعنی تا کتاب حکم کند میان مردم، در آن چیزهایی که درباره آن اختلاف می‌ورزند با یکدیگر. بالاخره مردم دور از اختلاف نمی‌شوند، اختلافات در میان انسان‌ها یک سنت است و بودنش لازم است و نبودنش مضر است. این را بدانید، بودن اختلاف خوب است؛ برای خاطر اینکه اختلاف موجب تکامل است. در زمینه اختلافات البته اینی که گفتم نبودنش مضر است، در این کلمه باید تجدیدنظر کنم، نمی‌دانم مضر است یا نه، به هر حال، باید تشریح و تفسیر کنم، بودنش به هر حال مفید است، نبودنش مضر است را نمی‌دانم، آن حرف را پس می‌گیرم. کتاب می‌آید تا میان مردم حکم کند، قضاوت کند، حکومت کند درباره چیزهایی که در آن اختلاف ورزیده‌اند. اینجا چه می‌فهمیم ما؟ می‌فهمیم که حکومتی که انبیا به وجود می‌آورند، حکومت فرد نبی، حکومت شخص، حکومت استبداد نیست؛ بلکه حکومت قانون است، حکومت کتاب است، نبی وقتی می‌آید، جامعه‌ای درست می‌کند که حاکم در آن جامعه، در معنا و در واقع، همان کتاب است؛ یعنی قانون.

«لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»، «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ» درباره این کتاب اختلافی به وجود نیامد، اختلافی نکردند، «أَلَا الَّذِينَ أَوْتَوْهُ» مگر آن کسانی که کتاب به آنها داده شده بود، آن کسانی که همین کتاب آسمانی برای آنها آمد، خود آنها درباره کتاب آسمانی اختلاف کردند. این به ما چه را نشان می‌دهد؟ نشان

۱. موجود زشت و ترسناک، در اصطلاح عموم مردم به شیاطین و جنیان گفته می‌شود.

می‌دهد وجود تحریف را در ادیان آسمانی، در میان گفته‌های پیامبران. پیامبران وقتی آمدند، کتاب را، قانون را، مکتب را آوردند؛ بعد همان کسانی که این کتاب و قانون و مکتب به آنها داده شده بود، درباره‌اش اختلاف کردند. اختلاف کردند، یعنی چه؟ یعنی یک تیپ راست گفتند، یک تیپ خلاف واقع گفتند؛ پس بنابراین هستند کسانی که پیروان یک دینی هستند و سخن دین را می‌زنند، اما خلاف واقع می‌گویند، اشاره به وجود نسخ و تحریف در ادیان.

«مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ» از روی دشمنی و طغیان با یکدیگر، «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ» آن کسانی که مؤمنند، گرویده به دین حقند، خدا آنها را هدایت کرد به پاسخ آنچه که در آن اختلاف کرده بودند، به اذن و رخصتش، «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» و خدا هدایت می‌کند هر که را بخواهد به راه راست. (این یک قسمت از تلاوت امروز است که البته لازم بود مثل اینکه بیشتر درباره‌اش صحبت بکنم در این کلمات آخرش، الا اینکه بنده الآن احساس می‌کنم خیلی خسته شدم، به طوری که آیات سوره جمعه را هم به همان ترجمه‌ای که دستتان هست اکتفا می‌کنم، دیگر معنا نمی‌کنم.)

سوره جمعه را کسانی که قرآن دستشان هست، جزء بیست و هشتم را بیاورند، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» سوره جمعه است تا «وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ». (که البته این سوره را بنده تا حالا چند نوبت معنا کردم؛ هم اینجا، هم آن مسجد، به مناسبت‌های گوناگون؛ چون شب‌های جمعه این سوره را در نماز مغرب معمولاً می‌خوانیم، برای اینکه مؤمنین و دوستانی که در آن نماز شرکت می‌کنند، معنا را بدانند، به این مناسبت، سوره جمعه را بنده چند بار تا حالا معنا کردم و مختصر شرحی هم دادم، و ممکن است خیلی از شما آقایانی که اینجا هستید، از من شنیده باشید شرح سوره جمعه را. به علاوه اینکه من دیگر الآن خسته‌ام. ترجمه هم که کردم، در همین کاغذهایی که دستتان هست، ترجمه نوشته شده، این مقدار مورد نظر ما فعلاً بس است.) پس ما تا حالا چه فهمیدیم؟ فهمیدیم فلسفه نبوت را و اینکه این یک اصلی است در همه ادیان، بلکه اصل مادر، که اگر این نباشد، دین معنی و مفهوم درستی نمی‌تواند داشته باشد؛ چون دین آن چیزی است که از طرف پروردگار می‌آید، به وسیله پیام‌آوری، پیام‌آورنده وحیی.

فلسفه‌ی نبوت

داعیه‌ی ادیان الهی و فلسفه‌ی نبوت‌هایی که پیام آور این برنامه‌های آسمانیند چیست؟ «نبوت» چه معنی دارد و با بعثت (برانگیختگی)، رابطه‌اش کدام است؟ رهنمای نبوت و بعثت از چه قرار است؟ نقطه‌ی آغاز کار انبیاء چیست؟ و چرا بلاشکشان چگونه است؟ و...؟ اینها و چندین پرسش دیگر مسأله‌ی موضوعات اساسی و تعیین‌کننده‌ی «اصل نبوت» است که آگاهی از آن متضمن ایمانی استوار و تعهد آفرین می‌باشد. قرآن کریم به این همه، بایمانی کوتاه و رسا پاسخ عمیق و کامل داده است.

فلسفه‌ی نبوت - حواس ظاهری و غرائز نهانی و برتر از آن، دانش و معرفت بشر برای هدایت و یسر منزل هدایت، بسنده نیست و آدمی را به هدایتی فراتر از هدایت خرد که راهبر و دستگیر و نیز محسوس خرد باشد، نیاز هست و این «هدایت وحی» است... وحی از سویی خداوندی که آفریننده‌ی آدمی و بنیای نقیصه‌ها و نیازها و دردها و رویاهای اوست این منطق همه‌ی ادیان عالم و فلسفه‌ی نبوت است. نبی بموجب این نیاز، مبعوث میگردد و برنامه‌ای را که برآورنده‌ی این نیاز است اجرا میکند.

نکات یاد شده را در آیه‌ی زیر از قرآن می‌توان بر وضوح یافت:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً رَاحِلَةً - آدمیان همه یک امت بودند (مایه‌ی برابر و نیاز مشابهی داشتند)
فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَّ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ - پس خداوند پیامبران را برانگیخت، مژده رسانان و بیم دهندگان
وَأُولَئِكَ مَعَهُمُ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ - و با آنان کتاب (مجموعه‌ی معارف و معجزات) را نیز بر طبق جریان حق دست‌آورد
لِيُخَلِّقَ بَيْنَ النَّاسِ فَمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ - تا میان مردم درباره‌ی آنچه با یکدیگر در آن اختلاف و نزاع اندک و تضاد کند
وَمَا اخْتَلَفُ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ - و در آن کتاب یا مسأله یا مسأله‌ی پاسخ داده شده اختلاف نکرده‌اند مگر آنان که کتاب و دین خدا با آنان داده شده بود.

مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمْ الْبَيِّنَاتُ - پس از آنکه دلیلهای روشن در دسترس آنان قرار گرفته بود.
بَعَثْنَا بَنِيهِمْ - از روی تعدی و ستیزه‌گری، پیامبر خردشان.

فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ - پس خدا آن کسانی را که ایمان آوردند، به آنچه در مورد حق در آن اختلاف داشتند، به اذن و رحمت خرد هدایت کرد.

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - وحداى هر که را خواهد براه راست هدايت ميکند. (سوره ي بقره: ۲۱۳)
 يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ - هر آنچه در آسمانها و زمين است، براي خدا زبان تسبيح ميگشايد.
 أَلَمْ تَكُنِ مِنَ الْغَاثِ - براي آن صاحب اختيار، مبرا و ممتز، معتدد و فرزانه.
 هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ - اوست آنکه بر ائمه و انبياء در ميان بفرستد، پيام آوري از خودشان.
 سَلُّوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ - که بر ايشان آياتش را فرجواند.
 وَرُكَّعِهِمْ - و آنان را پاك و پيرايسته سازد.
 وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ - و به آنان كتاب و حكمت با آموزد.
 وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَوْي ضَالِّينَ مِنْهُمْ - اگر چه پيش از آن در گمراهي غايبي بودند.
 وَ أَحْرَبِينَ مِنْهُمْ لَمَا يَلْبِغُوا بِهِمْ - و ديگراني را كه هنوز به ايشان نپرسيدند.
 وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - و اوست معتدد و فرزانه.
 ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ - اين فضل و بزرگواري خداست كه بهر که خواهد عطا ميکند.
 وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ - و خدا داراي فضل و بزرگواري بزرگي است. (سوره جبهه - آيت ۱ تا ۴)

بها: سه ريال